



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵)﴾

تبیین ادبی آیه و دلالت آن بر انحصار «حق» در ذات اقدس الهی

این سوره مبارکه که در مدینه نازل شد، مطالب فراوانی دارد که بخشی از اینها گذشت؛ مقداری از سؤال‌ها یا اشکال‌هایی که مربوط به مطالب قبلی بود مانده است؛ یکی از آنها در آیه دوم این سوره است که فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾، البته در این جمله ﴿هُوَ﴾ می‌شود مبتدا و ﴿الْحَقُّ﴾ می‌شود خبر؛ اما اینکه گفته شد ضمیر فصل و مفید حصر است، این به وسیله دو تا آیه سوره مبارکه «حج» و سوره «لقمان» است؛ در سوره مبارکه «حج» همین مطلب به این صورت آمده است، آیه ۶۲ سوره «حج» این است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ که این ضمیر، ضمیر فصل است و با معرفه بودن خبر مفید در تعریف است. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾، این دو قضیه مفید حصر است؛ یکی اینکه «حق» منحصر در ذات اقدس الهی است و دیگری هم باطل منحصر در چیزی

است که مشرکان و صَنَمی و وَثَنی ادعا می‌کنند؛ این حصر از همان ضمیر فصل، یک؛ معرفه بودن خبر، دو؛ استفاده می‌شود. رقیق‌تر از آن که البته به منزله بازگو کردن آیه مبارکه سوره «حج» است، در سوره «لقمان» آمده است؛ البته به آن وضوح در جمله دوم نیست؛ آیه سی سوره مبارکه «لقمان» این است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ﴾ - در قضیه دوم دیگر ضمیر فصل نیست - ﴿وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾، اینها مفسر و مبین چیزی است که در آیه دوم سوره محل بحث آمده است. نکته دیگر این است که همین جمله ﴿وَهُوَ الْحَقُّ﴾ که در آیه دوم آمده و مبتدا و خبر است، این جمله درست است که جمله معترضه است؛ ولی این جمله در محل جرّ است تا صفت باشد برای «ما»؛ ﴿وَأَمَّنُوا بِمَا نَزَّلَ﴾ که ﴿بِمَا نَزَّلَ﴾ صفتش ﴿هُوَ الْحَقُّ﴾ است.

چگونگی جمع «انحصار حق» در خدای سبحان با معیار آن بودن علی(ع)

مطلب بعدی آن است که در جریان سخن حضرت امیر(سلام الله علیه) که «عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»^۱ که این جمله درباره عمّار(رضوان الله علیه)^۲ هم آمده است، فرق اساسی در آن مرجع ضمیر است، «عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ ... يَدُورُ» که ضمیر این «يَدُورُ» به حق برمی‌گردد، «يَدُورُ مَدَارُ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»؛ تعبیر حدیث این است: «يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»، این دو ضمیر باید معلوم می‌شود که به چه کسی برمی‌گردد. در جریان عمّار «يَدُورُ مَعَ الْحَقِّ حَيْثُمَا دَارَ» آن حق؛ ولی درباره حضرت امیر «يَدُورُ الْحَقُّ مَدَارُ» حضرت امیر «حَيْثُمَا دَارَ» حضرت امیر! سرّش این است که ما یک فقه و یک قانون نوشته‌ای قبلاً نداریم که اقوال و اعمال و سنت معصوم(علیه السلام) را به آن تطبیق کنیم، ما هستیم و قرآن و عترت؛ اگر چیزی در قرآن بود «هُوَ الْحَقُّ» و اگر چیزی در قرآن نبود که قسمت مهم فقه آن است که به برکت این چهارده معصوم بیان شد، ما هستیم و قول اینها و

۱. الفصول المختاره، ص ۱۳۵.

۲. علل الشرائع، ص ۲۲۳. «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ».

فعل اینها و تقریر اینها؛ از قول اینها، از فعل اینها و از تقریر اینها دین را می‌فهمیم؛ البته این مقام کشف و اثبات ماست؛ اما چه کسی مُقَنَّ هُست و چه کسی حق‌آفرین است، این براساس توحید، فقط ذات اقدس الهی مُقَنَّ و حق‌آفرین است. آیه ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۳ توحیدِ قانون‌گذاری را می‌رساند، آیه سوره مبارکه «آل عمران» که فرمود: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۴ نه «مع ربک»، یعنی چیزی با خدا نیست و هر چه هست از خداست! خدا «با» ندارد که کسی یا چیزی با خدا باشد، خداست «و لا غیر»! حق فعلی از خداست ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾، قانون «مِنَ اللَّهِ» است نه «مَعَ اللَّهِ»؛ اما همین قانون که «مِنَ اللَّهِ» است نه «مَعَ اللَّهِ» و همین حکم که «مِنَ اللَّهِ» است نه «مَعَ اللَّهِ»، تنها راه تبیین این قانون که از حق نازل می‌شود - حالا یا بلاواسطه یا به واسطه ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ﴾^۵ - ذات اقدس الهی بر قلب انسان کامل معصوم (علیه السلام) القا می‌کند، از حرم قلب مطهرش بیرون می‌آید بر زبانش که می‌شود: ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾^۶ آن وقت ما می‌فهمیم که حق چیست. بنابراین محقق و مُقَنَّ خداست «و لا غیر». ایجادِ حکم و حق از خداست ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾، ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾؛ منتها در فصل سوم که مقام فعل خداست، انسان کامل در اثر «قُرْب نوافل»^۷ و «فرائض»^۸ به جایی می‌رسد که برابر «قُرْب نوافل» که «فریقین» نقل کردند، ذات اقدس الهی می‌فرماید: «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي

۳. سوره انعام، آیه ۵۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۶۰.

۵. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۶. سوره نجم، آیه ۳.

۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲؛ «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمَحَارِبِي وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالثَّأِفَةِ حَتَّى أَجِيبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتُ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۸. رک: منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خویی)، ج ۱۹، ص ۳۲۲؛ «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدٍ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ مَا زَالَ يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدِي بِالْفَرَائِضِ حَتَّى إِذَا مَا أَحْبَبَهُ وَ إِذَا أَحْبَبْتُهُ كَانَ سَمْعِي الَّذِي أَسْمَعُ بِهِ وَ بَصْرِي الَّذِي أَبْصِرُ بِهِ وَ يَدِي الَّتِي أَبْطِشُ بِهَا»؛ التوحید (للسدوق)، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي خُطْبَتِهِ أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي وَ أَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ زَوْجُ الْفَارِئِلِ وَ أَنَا مُلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ وَ أَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ وَ يَدُهُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ أَنَا بَابُ حِطَّةٍ مَنْ عَرَفَنِي وَ عَرَفَ حَقِّي فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا رَأَى عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولُهُ».

يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»^۹ ذات اقدس الهی در فصل سوم که «منطقه الفراغ» است یعنی مقام فعل، می شود زبان انسان کامل معصوم، پس آنچه را که ما از انسان کامل معصوم می شنویم گوینده دیگری است! چون گوینده دیگری است، اگر این «حق» را به گوینده اسناد بدهیم، می شود مُقَنَّ حق و به گیرنده اسناد بدهیم، می شود مظهر حق؛ آن وقت همین گوینده، با لسان همان لسان غیبی، می گوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي»^{۱۰}، ما راهی نداریم که بگویم این به مسائل دنیایی منصرف است، حالا ما اگر نتوانستیم - یعنی جامعه انسانی اگر نتوانست - از حضرت مسائل غیبی بپرسد، این قصور از طرف امت است، نه اینکه از طرف آن حضرت محدودیتی باشد! همان کسی که حکم خدا در فصل سوم و در اثر «قرب نوافل»، می شود «كُنْتُ ... لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»، همان مرحله در بخش داعیه ای که فرمود: «سَلُونِي»، می شود «كُنْتُ لِسَانَهُ الَّذِي قَالَ سَلُونِي». اگر ذات اقدس الهی لسان انسان کامل مثل حضرت امیر (سلام الله علیه) شد، این دیگر محدودیتی ندارد و دلیلی هم ندارد که ما بگویم این ادعای علی (علیه السلام) منصرف است به مسائل دنیایی؛ مخصوصاً با این قرینه محفوف است که فرمود: «فَلَا نَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»؛ فرمود هر کس، هر چه بخواهد من بلد هستم! این داعیه معنایش نامتناهی بودن است، دلیل و برهانی بر انصراف به این قضایای عرفی که نیست؛ این دیگر جزء مسائل عادی نیست که بگویم منصرف است به عرف، این در یک بخش عمیق ولایی و کلامی است، بنابراین وجهی ندارد که ما این را منصرف بکنیم یا محدود بکنیم، چون با همان لسان «كُنْتُ ... لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ» دارد می گوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي فَلَا نَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ».

پرسش: این ﴿لَمْ أَذِتْ لَهُمْ﴾^{۱۱} ...

۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

۱۰. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۸۹.

۱۱. سوره توبه، آیه ۴۳.

پاسخ: این ﴿لَمْ أَذِنْتَ لَهُمْ﴾ در مقامی است که خود ذات اقدس الهی بعضی از افعال او حاکم بر بعضی افعال دیگر است؛ خدا فعل ناسخ دارد، فعل منسوخ دارد، حاکم دارد، محکوم دارد، همان افعال الهی «بعضُها» حاکم بر بعضی هستند، چون در مقام تدبیر جریان، یک سَبَق و لَحَوقی هست، یا ناسخ و منسوخی هست، اینکه فرمود: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾^{۱۲} خود خدا قرار داد! برای هر پیامبری شریعت و منهاجی قرار داد، بعد از رحلت آن پیامبر، پیامبر دیگر که آمد شریعت دیگر و منهاج دیگر هست، این ناسخ آن است؛ این احکام در حیطة فصل سوم که فعل خداست، بعضی ها مقدم بر بعضی اند و مانند آن.

تبیین چگونگی انتقام الهی از ظالمان و تبهکاران

به مسئله «إنتصار» می‌رسیم؛ ذات اقدس الهی گاهی کاری را بلاواسطه انجام می‌دهد؛ مثل اینکه فرمود: ﴿ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾^{۱۳} بگذارید من تنها کار او را حل کنم! یعنی نیازی به کار شما نیست. گاهی هم برای تکامل جامعه بشری می‌فرماید من جهاد و دفاع را مقرر کردم ﴿لِيُثْلُوا بِغَضْكُمْ بَعْضٌ﴾^{۱۴} و اگر ذات اقدس الهی بخواهد مثل همان جریان خندق یا مثل جریان طبس با یک مُشت شن مشکل را حل می‌کند، چه اینکه کرده است! فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾^{۱۵} یعنی «لَا تَنْتَقِمَ مِنْهُمْ»، نه به دست شما! بلکه به وسیله باد، به وسیله هوا و به وسیله شن و مانند آن ﴿وَلَكِنْ لِيُثْلُوا بِغَضْكُمْ بَعْضٌ﴾. درست است که ذات اقدس الهی با اسباب کار می‌کند؛ ولی گاهی اسباب جامعه بشری است که می‌شود ﴿لِيُثْلُوا بِغَضْكُمْ بَعْضٌ﴾؛ گاهی به وسیله شن است، گاهی به وسیله آب است، گاهی «شق القمر» است، گاهی «شق البحر» است، گاهی «شق الارض» است، گاهی ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ﴾

۱۲. سوره مائده، آیه ۴۸.

۱۳. سوره مدثر، آیه ۱۱.

۱۴. سوره محمد، آیه ۴.

۱۵. سوره محمد، آیه ۴.

الأرض»^{۱۶} است که می‌شود «شقّ الارض»، گاهی هم به وسیله باده‌ها و شن‌هاست می‌شود «شقّ الارض»، «شقّ

الحجر»، «شقّ الشجر» و مانند اینها و گاهی هم «شقّ القمر»؛ با همه اینها خدا کاری کرد! این ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ

لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾^{۱۷} این «شقّ الرياح» است و فرقی نمی‌کند! این‌که به زمین می‌گوید بگیر! این‌که به دریا می‌گوید

ببر! این‌که به شن می‌گوید بگیر! همه همین‌طور است! فرمود من اگر بخواهم کلّ این جریان‌ها در تحت تدبیر من

است، ﴿وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾.

دو راه تشخیص سُنن عامه انبیای الهی

مطلب بعدی آن است که ما یک وقت است حکم پیامبری را می‌خواهیم براساس ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ

مِنْهَا جَا﴾ بفهمیم، یک وقت هم می‌خواهیم سُنن انبیا را بفهمیم که اصلاً به عنوان نبوت عامه پیامبران الهی چه

مسئولیتی دارند؟ این دو تعبیر دارد: گاهی به وسیله روایت است یا تعبیر قرآنی است که سُنن الهی این است و

گاهی هم نظیر آیه ۶۷ سوره مبارکه «انفال» تعبیر خاصی است که فرمود: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ﴾، این ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ﴾؛

یعنی برای نبوت عامه است، برای نبوت خاصه نیست و اختصاصی به آن حضرت ندارد؛ هیچ پیامبری نمی‌تواند در

مبحوحه جنگ اسیر بگیرد که ﴿حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ﴾،^{۱۸} شما دلتان می‌خواهد ما اسیر بگیریم، بعد این اسرا را

آزاد کنیم و چیزی در قبال این بگیریم که مشکل مالی شما حلّ بشود؛ ولی شما مشکل سیاسی و جهادی و دفاعی

را در نظر نمی‌گیرید، اینها دوباره برمی‌گردند، توطئه می‌کنند و دوباره علیه ما شورش می‌کنند! شما ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ

الدُّنْيَا﴾؛ فقط مال می‌خواهید که اینها را آزاد کنید و چیزی بگیرید تا مشکل محدودتان به طور موقت حلّ بشود؛

اما ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾، اینها اگر یک مقدار پول بدهند و آزاد بشوند، دوباره همین جنگ را راه می‌اندازند! ما به

۱۶. سوره قصص، آیه ۸۱.

۱۷. سوره حاقه، آیه ۷.

۱۸. سوره انفال، آیه ۶۷.

هیچ پیامبری اجازه اسیرگیری در مجبوحه جنگ را ندادیم که اینها دوباره برگردند و فتنه ایجاد کنند، ما به هیچ پیامبری اجازه ندادیم! بنابراین ما اگر خواستیم سنت نبوت عامه را کشف بکنیم، از تعبیراتی نظیر ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ﴾ یا تعبیر «سنت» یا تعبیر سیره انبیا و مانند اینها را استفاده می‌کنیم؛ ولی عمده اسیرگیری که نهی شده در آیه ۶۷ سوره مبارکه «انفال» این است که فرمود: ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا﴾؛ شما کالای دنیا می‌خواهید؛ یعنی اسیر بگیرید و آزاد بکنید تا چیزی گیر شما بیاید؛ اما دیگر نمی‌دانید این که دوباره برگشته، دوباره جنگ را علیه ما تحمیل می‌کند! ما آن قدر باید مبارزه کنیم تا ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ﴾،^{۱۹} این هم یک مطلب.

حکم اسلام درباره اسراء از مجبوحه جنگ و غیر آن

مطلب دیگر این است که اسیر در اسلام، حکم مبسوط فقهی دارد؛ اما آنچه به بحث تفسیر برمی‌گردد، این است که چه در سوره مبارکه «انفال» و چه در همین سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت است و مسئله اسارت در آن مطرح شد، فرمود: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ﴾^{۲۰} بعد از اینکه این دشمن‌ها را خوب غرق خون کردید آن وقت اسیر بگیرید، برای آن است که یک وقت است در مجبوحه جنگ یک عده از جمعیت دور می‌مانند و اسیر می‌شوند؛ البته غرض مجاهدان اسیرگیری نبود؛ ولی اتفاق افتاد که آنها به اسارت مسلمان‌ها درآمدند؛ اگر در مجبوحه جنگ کسی اسیر شد، چهار حکم دارد و يك وقت بعد از جنگ که اسلحه را گذاشتند و دارند می‌روند یک عده اسیر شدند که سه حکم دارد؛ در هر دو صورت اگر این اسیر اسلام آورده باشد از قتل مَصُون است؛ چه در مجبوحه جنگ اسلام آورده باشد و چه بعد از جنگ که به اسارت رفته، اسلام آورده باشد؛ اگر مسلمان شده دیگر کشته نمی‌شود، این یک حکم است برای هر دو صورت؛ یعنی چه اسیرگیری

۱۹. سوره محمد، آیه ۴.

۲۰. سوره محمد، آیه ۴.

در مجبوحه جنگ باشد و چه بعد از اینکه جنگ پایان پذیرفت ﴿تَضَعُ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾، اگر مسلمان شد کشته نمی‌شود؛ ولی اگر مسلمان نشد و در مجبوحه جنگ کسی اسیر شد، چهار حکم دارد و اگر بعد از فراق از جنگ کسی اسیر شد، سه حکم دارد؛ در مجبوحه جنگ اگر کسی اسیر شد و مسلمان نشد، حکم او یا قتل است، یا آزادی رایگان است، یا آزادی در قبال پول است، یا «إسترقاق» و برده‌کردن است؛ این چهار حکم در صورتی که اسارت در متن جنگ باشد؛ اما اگر ﴿تَضَعُ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ کسی که اسیر شد کشته نمی‌شود؛ ولی ﴿فَإِمَّا مَثًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً﴾ «وَ إِمَّا تَبَعًا لِلنَّصِ إِسترقاقاً».

عدم شمول آزادی در اسیر گرفتن بر کفار غیر محارقب

اینکه فرمود: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِك﴾ نه یعنی کلّ عالم این‌چنین بشود، آن روز در حجاز کسانی که اسلحه علیه اسلام کشیدند، همان مشرکان مکه بودند، وقتی اینها خلع سلاح شدند، دیگر حالا اسیرگیری آزاد است؛ در مجبوحه جنگ اگر اسیر گرفتید می‌توانید آنها را بکشید، آنها هم همین کار را کنند. یک وقت است که ولیّ مسلمین مصلحت را در این می‌بیند که ما هم چند تا اسیر داریم نزد آنها، اکنون که اسیر گرفتیم - از باب تبادل اسرا - این زمینه حفظ حیات همکیشان و مؤمنین مجاهد اسیر شده هست، این هم برابر مصلحت «امام المسلمین» انجام می‌شود. فرمود اگر این کار را کردید، اسارت در آن بخش است و اگر بخش دیگر باشد اسارتی در کار نیست.

پرسش: در سوره «انفال» فرمود: ﴿حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ﴾^{۲۱}.

پاسخ: بله، «أرض» نه یعنی شرق عالم و غرب عالم؛ یعنی همین که منطقه‌ای شما به سر می‌برید، وگرنه خیلی از منطقه‌ها، مثل ایران یا روم اصلاً اسلام نیاوردند و کاری هم به مسلمان‌ها نداشتند. یک وقت است که می‌فرماید:

۲۱. سوره انفال، آیه ۶۷.

«جُعِلَ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا»^۱، این معلوم است که جنس مراد است؛ اما این جا این «أَرْض» کفار حربی با

«أَرْض» های کسانی که کاری به ما ندارند، فرق می کند.

دستور اسلام به قسط و عدل، در روابط با کفار غیر محارب

در سوره مبارکه «ممتحنه» آیه هشت این است که کفاری که کاری با شما ندارند: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ

يَقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۲، این آیه هشت

هشت در جریان قانون اساسی ما هم آمده است.^۳

فرمود کفار دو قسم هستند: یک عده هستند که در صدد مزاحمت شما هستند، آنها حکم خاص خودشان را

دارند؛ اما کفاری که کاری با شما ندارند، نه علیه شما توطئه کردند، نه در کشتن شما، نه در اسیرگیری شما و رنج شما

کاری با شما ندارند، خدا نهی نکرده، با اینها روابط حسنه نداشته باشید، بلکه نسبت به اینها عدل را اعمال کنید،

چون ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾، ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يَقَاتِلُوكُمْ ... لَمْ يُخْرِجُوكُمْ﴾، ﴿وَلَمْ يُظَاهِرُوا

عَلَيْكُمْ﴾^۴، ﴿أَنْ تَبَرُّوهُمْ﴾؛ نسبت به اینها برّ و نیکی کنید، ﴿وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾؛ نسبت به اینها قسط و عدل داشته

باشید ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾. شما می خواهید در جهان زندگی کنید یا نکنید؟ اگر می خواهید در عالم زندگی

کنید که غی توانید با همه بجنگید! کسانی که کاری با شما ندارند، شما عادلانه با آنها رفتار کنید! اما آنها که ﴿وَلَمْ

ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ﴾^۵؛ فتنه کردند و فتنه می کنند مواظب باشید و حواستان جمع باشد! این بخش ها را در سوره

۱. الأُمّالی (اللطوسی)، ص ۵۷.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۸.

۳. اصل چهاردهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: به حکم آیه شریفه ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يَقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطیه و اقدام نکنند.

۴. سوره توبه، آیه ۴.

۵. سوره ممتحنه، آیه ۹.

سوره مبارکه «ممتحنه» و در جای دیگر هم فرمود، در صدر اسلام وجود مبارک حضرت برای خیلی‌ها نامه دوستانه می‌نوشت و آنها را به اسلام دعوت می‌کرد؛ این ﴿فِي الْأَرْضِ﴾^۱ که فرمود، یعنی همان «أَرْض» حجاز؛ یعنی «أَرْضِي» که جنگ و درگیری در کار هست، در این بخش‌ها هم فرمود که حکم این است و غیر این نیست.

پرسش: آیا قبل از «إِثْخَان» ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ جایز هست که اسیر بگیرند؟

پاسخ: قبل از «إِثْخَان» ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ در جنگ نه، آن‌جا در سوره مبارکه «انفال» فرمود: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ﴾ که اسیر بگیرد، مگر اینکه ﴿يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ﴾. آیه ۶۷ سوره مبارکه «انفال» این است: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى﴾ یعنی اسیرگیری، ﴿حَتَّى يُثْخِنَ﴾ در محدوده «أَرْض» جنگ. شما می‌خواهید اسیر بگیرید و غرض شما هم مشخص است؛ می‌خواهید اسیر بگیرید، بعد این اسیر را به صاحبانش برگردانید و پولی بگیرید، همین! دیگر نمی‌دانید این اسیرانی که رفتند دوباره جنگ را علیه ما تحمیل می‌کنند ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا﴾؛ اما ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾.

پرسش: مقصود همان جنگ نبوده؟

پاسخ: اصل کَلِّ این است و اختصاصی به جنگ مخصوص جنگ ندارد، اصل کَلِّ این است که اگر شما اسیر بگیرید، بعد او را با گرفتن پولی آزاد کنید، دوباره این برگردد و جنگی را علیه شما تدارک می‌بیند، این کار روا نیست. به هیچ پیامبری این اجازه داده نشده که این اسیری که الآن در اسارت شماست را آزاد کنید و چیزی بگیرید که دوباره برگردد علیه شما جنگ را شروع بکند.

پرسش: در آیه دیگر فرمود این پولی را که گرفتید نزدیک بود عذاب دردناک ...

۱. سوره انفال، آیه ۶۷.

پاسخ: بله، این عَرَض دنیاست در برابر آخرت و این کار تحریم شده است: ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾، این معلوم می‌شود در برابر آخرت است و این کار جایز نیست.

پرسش: ... اصلی را می‌خواهد نگه دارد، پولی نگیرد و این را نزد خود نگه دارد.

پاسخ: فرق نمی‌کند، اگر نگهداری است یک مطلب دیگر است و این به امامت مسلمین برمی‌گردد؛ اما حالا دوباره برود آن‌جا و مشکلی ایجاد نکند حکم خاص دارد.

«فتحصل» این اسیر اگر مسلمان شد از قتل مصون است و اگر مسلمان نشد به یکی از احکام چهارگانه محکوم است؛ البته در صورتی که این اسارت در زمان جنگ باشد و به یک حکم از احکام سه‌گانه محکوم است، اگر بعد از اینکه ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ﴾ بشود.

پرسش: اما این‌جا اسلام را «عند الاضطرار» می‌پذیرد.

پاسخ: این معلوم نیست که هراس و اضطراب باشد، این مختار است، خیلی از اسرا بودند که بعد از اسیر شدن هم همچنان به کفرشان باقی بودند و اسلام نیاوردند، معلوم می‌شود که اضطرار نیست و اختیار است. پرسش: در مقابل داعش و مانند اینها که حملات انتحاری دارند ...

پاسخ: اینها را می‌دانید که جنگ‌های نیابتی است، اینها نه مسلمان هستند و نه کافر! اینها مزدور محض‌اند! نه اسلام برای اینها حل شده است و نه غیر اسلام؛

ضرورت توجه به بحث‌های کلامی در حوزه برای جلوگیری از تفکرات انحرافی

البته حوزه‌های علمیه اگر بحث‌های کلامی را مثل فقه و اصول ادامه می‌داد که مسئله توسل حل می‌شد، مسئله شفاعت حل می‌شد، این دعاهایی که مرتب می‌خوانیم که به پیغمبر و حضرت امیر می‌گوییم: «اَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا

كَافِيَانِ وَ ائْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ»^۱ اگر اینها هم مثل فقه و اصول بحث می‌شد ما چنین مشکلی نداشتیم؛ ولی متأسفانه حوزه ما حوزه فقه و اصول است، با کلام و عقاید و علوم دیگر کاری ندارد! این است که این حرف‌های برای آنها آشنا نیست، حتی برای خیلی از خودی‌ها آشنا نیست! ما این دعاها را باید درس بخوانیم، این ادعیه و مناجات را باید درس بخوانیم، این نهج‌البلاغه را باید درس بخوانیم، اینها جان‌گیر است! یعنی مسئله رسائل و مکاسب یا مسئله صحیفه سجادیه و مسئله نهج‌البلاغه اصلاً قابل قیاس نیست! آنجا حرف‌های نفس‌گیر جلوی انسان است! و یک سواد دقیق می‌خواهد، جان‌کندن می‌خواهد، یک قاطعیت در برهان می‌خواهد تا نهج‌البلاغه را حل کند! ما با فقه و اصول داریم زندگی می‌کنیم، دیگر شفاعت «ما هی؟» «التوسّل ما هی؟» «اُكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ وَ ائْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ» حق است و معنای آن چیست؟ «قُرب نوافل» یعنی چه؟ «كُنْتُ ... لِسَانَهُ» یعنی چه؟ اینها که در حوزه‌ها نیست! آن وقت هم که آنها از حوزه ما خبری ندارند، لذا می‌گویند شما مشرک هستید. نه تنها حوزه ما مشکل دارد، حوزه آنها هم این مشکل را دارد! حرف اوّل را کلام می‌زند!

سیره علمی و عملی ائمه (ع) بر آموزش مسائل کلامی به شاگردان

اصلاً هم پیغمبر و هم امام صادق (سلام الله علیهما)، آنهایی که به ما گفتند علم واجب است «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۲ گفتند چه چیزی بخوان یا نگفتند؟ گفتند سه تا برنامه است، با حصر گفتند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»^۳ ما گفتیم «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ» فقه و اصول است، «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» فقه و اصول است، «سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» هم فقه و اصول است و حوزه هم به این صورت درآمد. «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ»؛ یعنی کلام، عقیده، تفسیر، فلسفه و علوم عقلی! آن وقت انسان با خیال باز می‌گوید: «اُكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ»، می‌فهمد که دارد چه می‌گوید،

۱. البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ۱۵۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۲.

دیگر کفر نیست، چون توسل برای او حل شده، شفاعت برای او حل شده، نه آرام می‌گوید و نه می‌ترسد، قدرت دفاع هم دارد! وجود مبارک امام صادق شاگردان خود را متخصص کرده، آن هشام بن حکم را یک طور، هشام بن سالم را یک طور دیگر، فرمود تو با هر کسی مناظره و نظریه‌پردازی نکن! «أَنْتَ إِنْ قَصَّوْكَ لَنْ تُطِيرَ»؛ یک قدری اوج می‌گیری ولی می‌افتی، اما «فَيَطِيرُ وَيَنْقُضُ»؛^۴ او بگذارید پرواز بکند و هر جا می‌خواهد برود، چون خوب تربیت شده است؛ اینها را در «آیَةُ مُحْكَمَةٍ» تربیت کرده، او را در «فَرِيضَةُ عَادِلَةٍ» تربیت کرده، دیگری را در «سُنَّةُ قَائِمَةٍ» تربیت کرده است، فرمود تو با هر کس نظریه‌پردازی نکن، تو سقوط می‌کنی، یک قدری اوج می‌گیری و بعد می‌افتی «أَنْتَ إِنْ قَصَّوْكَ لَنْ تُطِيرَ»؛ اما او «فَيَطِيرُ وَيَنْقُضُ»؛ برای بعضی از افراد هم حرمت خاص قائل شد، فرمود این «أَبَان» در بحث فقهی خیلی قوی است! نجاشی (رضوان الله علیه) نقل می‌کند «أَبَان» وقتی خدمت وجود مبارک امام صادق شرفیاب می‌شد، حضرت به خدمتگزار خود فرمود «أَلِقِ الْوَسَادَةَ لِأَبَانٍ»؛^۵ به نوکرش فرمود آن بالش را برای آقا بیار که آقا تکیه بکند، امروز امام زمان هم همین حرف را می‌زند! فرقی ندارد! اینها به دنبال آدم فاضل هستند، این‌طور نیست که حالا وجود مبارک امام صادق به آن شاگردش این را گفته باشد و وجود مبارک امام زمان نسبت به شاگردش این حرف‌ها را نزند! فرمود آن بالش را برای آقا بیار که آقا تکیه بدهد! فخر از این بالاتر؟! «أَلِقِ الْوَسَادَةَ لِأَبَانٍ»! تمام آرزوهایمان این است که جواب سلام ما را بدهند، این‌جا این ولیّ الهی است که می‌گوید این بالش را برای آقا بگذار تا آقا تکیه بدهد و خسته نشود - این را نجاشی نقل می‌کند - أَبَان شاگرد حضرت بود! همین حرف را وجود مبارک ولی عصر هم به شاگردانش می‌گوید! حوزه باید یک حوزه زنده باشد، حوزه باید دارای «آیَةُ مُحْكَمَةٍ»، «فَرِيضَةُ عَادِلَةٍ» و «سُنَّةُ قَائِمَةٍ» باشد؛ کلام، فقه، اصول،

۴. رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال، ص ۱۸۶.

۵. رجال النجاشی، ص ۱۱؛ «حدثنا أبان بن محمد بن أبان بن تغلب قال: سمعت أبي يقول: دخلت مع أبي إلى أبي عبد الله عليه السلام فلما بصر به أمر بوسادة فألقيت له و صافحه و اعتنقه و ساءله و رحب به».

تفسیر و این‌گونه از علوم باشد. آن وقت با ضرس قاطع، با اطمینان خاطر و قاطعاً می‌گوید: «اَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ»، آنها که مدبرّات امر هستند که شاگردان اینها هستند! پس چه محذوری دارد؟ کجای آن با توحید مخالف است و مشکل دارد؟ ولی این درس و بحث وقتی باشد، انسان کاملاً این ادعیه را می‌خواند.

«و الحمد لله رب العالمین»